

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

فرستنده: دماوند

۲۳ می ۲۰۱۵

چهل سال بعد از جنایت تپه های اوین!

(مصاحبه ای با فریبرز سنجری)

۳

به ادامه گذشته:

سؤال: محمد رضا شالگونی در مقاله ای که قبلاً به آن اشاره شد مدعی شده که: "در واقع از ۵۲ به بعد سازمان فدائی آشکارا در مسیری افتاده بود که بیژن توصیه می کرد." آیا این ادعا با واقعیت انطباق دارد؟

پاسخ: نه ، به هیچ وجه. با استناد به انتشارات خود سازمان فدائی و از جمله نبرد خلق ارگان سازمان و اظهارات رفقائی که در آن مقطع در درون سازمان فعالیت می کردند اتفاقاً باید با تأکید گفت که در سال ۵۲ ، نظرات بیژن در سازمان فدائی اصلاً مطرح نبود. البته فکر نمی کنم که جای پرداختن به این مسأله با استناد به فاکت های موجود این جا باشد چون محدودیت های حاکم بر این مصاحبه نمی گذارد که چنین بحثی به درستی طرح و پاسخ داده شود. مثلاً حداقل برای این که روش برخورد روشن باشد باید تأکید کنم که وقتی کسی چنین ادعائی می کند اولاً باید قبل از هر چیز مسیری که مدعی است بیژن توصیه می کرده را با استناد به نوشته های خود بیژن نشان دهد و ثانیاً با تکیه بر عملکرد سازمان فدائی ثابت کند که مسیر حرکت آن سازمان با مسیری که بیژن پیشنهاد می کرده همسان بوده و ثالثاً باید ثابت کند که در واقعیت ، مسیری که سازمان فدائی پیش می برد به توصیه بیژن انتخاب شده بود. در حالی که نویسنده مطلب مزبور هیچ کدام از این کار ها را نکرده و صرفاً یک ادعای تو خالی و بوجی کرده است. اما تاریخ را با فرض و ادعا نمی توان توضیح داد.

سؤال: بگذارید این سؤال را مطرح کنیم که نظرات بیژن جزنی از چه زمانی در زندان ها مطرح شد؟

پاسخ: ببینید در سال ۵۰ در زندان های شاه اصلاً چیزی به نام نظرات بیژن مطرح نبود. در حالی که نام بیژن و گذشته اش و تلاشش برای شروع مبارزه مسلحانه امر شناخته ای بود. اما اصلاً بیژن نه نوشته ای داشت و نه نظر مشخصی که بخواهد آن را طرح کند. بیژن، رفیق با تجربه ای بود که اطلاعات زیادی هم داشت اما در آن زمان دستگاه فکری خاصی را نمایندگی نمی کرد. اساساً گروه جزنی در همان سال ۴۶ هم نوشته و اثر شناخته شده ای که در سطح جنبش پخش شده باشد، نداشتند. تنها نوشته ای که بعدها به آن زمان نسبت داده شد جزوه ای تحت نام "مسائل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران و عمده ترین وظائف کمونیست های ایران در شرایط کنونی" می باشد که گفته می شود متعلق به رفیق حسن ضیاء ظریفی می باشد. این جزوه در آذر ماه سال ۱۳۵۱ در خارج از کشور از سوی "۱۹ بهمن" که گرداننده اصلی اش منوچهر کلانتری، دانی بیژن جزنی بود ، منتشر شده بود.

"آن چه یک انقلابی باید بداند" اولین جزوه ای است که بیژن در زندان نوشته است که آن را هم به طور غیر اصولی به رفیق علی اکبر صفائی نسبت داده بود. در نتیجه به عنوان نظر، او مطرح نبود. در مورد این جزوه، لازم است بگویم که در اواخر سال ۵۲ یا اوایل ۵۳ در زندان های شاه این موضوع که نویسنده آن جزوه رفیق علی اکبر صفائی نبوده بلکه رفیق جزنی آن را به قولی برای به اصطلاح اتوریته نظری دادن به رفیق صفائی به او نسبت داده است، به عنوان یک بحث داغ مطرح بود. کسانی که در زندان دور رفیق بیژن جمع بودند (و آن طور که گفته می شود خود بیژن هم) مدعی بودند که جزوه مزبور را او نوشته و هر کس جز این بگوید قصدش تخطئه بیژن می باشد! آن ها همان موقع هم تحت نام تخطئه بیژن طرفداران خط مسعود احمدزاده را می کوبیدند. امروز دیگر بر اساس شواهد غیر قابل انکاری حقیقت موضوع روشن گشته. در این مورد یکی از دلایلی که خود من می توانم شهادت دهم این است که وقتی رفقاء مفتاحی و احمدزاده در سال ۵۰ در بازداشتگاه اوین در باره گروه جنگل اطلاعات شان را در اختیار بقیه رفقای فدائی می گذاشتند که من نیز جزء آن ها بودم هرگز هیچ اشاره ای به چنین امری که رفیق علی اکبر صفائی هم مقاله ای نوشته و یا در اختیار آن ها گذاشته، نکردند. بلکه به عکس تأکید کردند که رفقای جنگل نظراتی که ما نوشته بودیم را خوانده و قبول کردند و این باعث شد که ما هر چه بیشتر به هم نزدیک شویم.

کسانی که به دانستن تاریخ مبارزه نظری در آن دوره علاقه مند می باشند باید بدانند که حتی در سال ۵۱ و ۵۲ در زندان عادل آباد شیراز - تا وقتی که من شخصاً در آن زندان بودم - چیزی به نام اختلافات بیژن و مسعود مطرح نبود. اساساً بیژن سال ۵۰ وقتی از تبعید به تهران منتقل شد برای اولین بار از طریق زندانیان چریک فدائی که حامل نظرات سازمان خود بودند با نظرات مسعود و پویان آشنا شد. او به تدریج اقدام به نوشتن نمود و در مقطعی مطالبی نوشت که دیدی را از جنبش مسلحانه ارائه می داد و در آن ها نظرات سازمان چریکهای فدائی خلق به طور پوشیده مورد تحریف قرار گرفته و به عنوان نظرات "اپورتونیسیم چپ" کوبیده شده بود. به واقع به همان صورتی که بعداً علنی شد منظور از "اپورتونیسیم چپ" نظرات چریکهای فدائی خلق در کتاب رفیق مسعود احمدزاده بود. این شیوه بسیار نادرست در برخورد به نظرات پایه ئی یک سازمان و بنیانگذارانش بود که باعث شد در ابتداء کسی متوجه اصل موضوع نشود. بعد ها که برخی از زندانیان متوجه مغایرت نظرات بیژن با نظرات سازمان خود شده بودند این موضوع را مطرح می کردند ولی مؤیدین و طرفداران بیژن تا مدت ها مغایر بودن دو نظر را انکار کرده و می گفتند که بیژن دارد نظرات اولیه سازمان را "تکامل" می دهد. اما چون واقعیت چیز دیگری بود زندانیان سیاسی که نظرات پایه ئی چریکهای فدائی خلق را می شناختند به حقیقت موضوع پی برده و مطرح کردند که آن چه بیژن می گوید تکامل نظرات پایه ئی سازمان چریکهای فدائی خلق نیست، بلکه رد آن نظرات است. درست از دل چنین پروسه ای بود که در اواخر سال ۵۲ و اوایل ۵۳ طیف طرفداران بیژن و مسعود در زندان شکل گرفت. بنابراین در پاسخ خلاصه وار به سؤال عنوان شده باید گفت که بیژن از سال ۵۱ شروع به نوشتن کرد ولی آن چه به نام نوشته های بیژن مطرح می باشد عمدتاً در سال ۵۲ و ۵۳ در زندان نوشته شده اند.

سؤال: گر چه می دانیم که سؤالات متعددی مطرح کرده ایم اما بگذارید نظرتان را در باره این که چرا برخی بیژن را از بنیانگذاران سازمان فدائی خطاب می کنند هم بپرسیم؟

پاسخ: البته نمی شود فقط گفت برخی، چون این نظر نادرست در سطح وسیعی در جنبش پخش شده و به باور خیلی ها تبدیل گشته است و این امر غیر واقعی حال برای آن ها به صورت یقینی تردیدناپذیر در آمده است. آن چه این ادعای نادرست را تقویت می کند این واقعیت است که در گروه جنگل رفقای حضور داشتند که قبلاً با گروه جزنی در ارتباط بودند. ولی کسانی که بر این امر تکیه می کنند دیگر توجه نمی کنند که پس از دستگیری گروه جزنی چند تن از رفقای

باقیمانده آن گروه چه پروسه ای را از سر گذرانند. مثلاً گفته می شود که رفیق صفائی فراهانی، فرمانده دسته جنگل قبلاً عضو گروه جزنی بود ولی دیگر نمی گویند که این رفیق بعد از تلاشی گروه جزنی به همراه رفیق صفاری آشتیانی به فلسطین رفت و موقعی که به ایران آمد با یک گروه تازه که مشخصات دیگری داشت و متفاوت با گروه جزنی بود روبه رو شد، گروهی که بعداً گروه جنگل نامیده شد. رفیق حمید اشرف در "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" در این باره نوشته است که: "این گروه که بعدها به گروه جنگل معروف شد در پائیز سال ۴۷ با ۸ کادر، سازمان داده شد و تعداد نفرات در فاصله پائیز ۴۷ تا زمستان ۴۸ به ۲۲ نفر افزایش یافت."

به طور کلی، در ابتداء با صراحت بگویم که بیژن جزنی از بنیانگذاران سازمان چریک های فدائی نبود بلکه از بنیانگذاران گروهی بود که به نام "گروه جزنی" یا گروه رفقا سورکی، ظریفی، جزنی شناخته می شود. این گروه از یک تئوری واحدی پیروی نمی کردند و به واقع گروه فاقد هرگونه تئوری بود. بگذارید تأکید کنم که بیان این واقعیت ربطی به اختلاف نظرات بیژن با خط چریکهای فدائی و این که من هیچ وقت نظرات بیژن را درست نمی دانستم، ندارد بلکه طرح این موضوع تلاشی است برای این که واقعیت همان طور که بوده، شناخته شود.

بیژن در ۱۹ دی [جدی] سال ۴۶ دستگیر شده و از آن زمان به بعد تا زمان شهادتش در زندان بوده. در حالی که سازمان چریکهای فدائی خلق با ادغام دو گروه یعنی گروه رفیق احمدزاده و گروه جنگل در فروردین سال ۵۰ به وجود آمد. گروه جنگل اساساً با تلاش رفیق غفور حسن پور شکل گرفت. شرایط سال های فعالیت گروه جزنی یعنی سال های اول دهه چهل با سال های فعالیت گروه جنگل در نیمه دوم این دهه متفاوت و برخورد آن ها هم با مسائلی که برای پیشبرد مبارزه مسلحانه باید به آن پرداخته می شد، متفاوت بود. مثلاً درست به عکس گروه جزنی، گروه جنگل از ابتداء خود را برای حرکت مسلحانه آماده می کرد و دقیقاً گروه با توجه به الزامات این هدف سازمان می یافت. گروه جنگل در شرایط سیاسی - اجتماعی متفاوت از گروه جزنی و با ساخت تشکیلاتی دیگری پا گرفته بود. آن هائی که بدون تعمق روی تفاوت های اساسی بین شرایط شکل گیری و ساختار تشکیلاتی گروه جزنی با گروه جنگل، رفیق جزنی را مؤسس گروه جنگل اعلام می کنند، در واقع ضمن تحریف تاریخ، نقش رفیق غفورحسن پور و بقیه یارانش در این گروه را به حاشیه می برند. اگر به تاریخ گروه جزنی مراجعه کنیم این گروه علی رغم تمایل به حرکت مسلحانه اما قادر به این حرکت نشد در حالی که گروه جنگل برنامه شناسائی جنگل را با موفقیت در مقابل خود قرار داد و به آن عمل نمود. این امر اتفاقی نبود بلکه ناشی از تفاوت های اساسی در زمینه های گوناگون بین دو گروه یاد شده بود.

همان طور که می دانیم سازمان چریکهای فدائی با تئوری مشخصی وارد صحنه مبارزه شد و اتفاقاً بررسی عینی روندهای تاریخی نشان می دهد که یکی از رمز های توانائی چریکها در تداوم مبارزات شان، روشن بودن تئوری راهنمای شان بود. تئوریتی که به وسیله رفقاء مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان مدون شده بود و حاصل چهار سال کار فشرده تئوریک و عملی آگاه ترین کمونیست انقلابی ایران بود. بنابراین علی رغم همه احترامی که باید برای گروه جزنی قائل بود نمی توان آن ها را جزو بنیان گذاران سازمان فدائی تلقی نمود. این تصور غیر واقعی با توجه به این واقعیت اشاعه وسیع یافته که سازمان فدائی در شرایطی با استقبال وسیع مردم مواجه و علنی شد که باند فرخ نگهدار بر آن حاکم بود. در این شرایط به طور طبیعی همه امکانات آن سازمان در جهت اشاعه چنین نظر نادرستی به کار گرفته شد تا بنیانگذاران واقعی سازمان و راه آن ها هر چه بیشتر در حاشیه قرار گیرند. متأسفانه کار این تاریخ سازی به جایی رسیده که حتی فرخ نگهدار معلوم الحال هم با وقاحت تمام مدعی شده که از بنیانگذاران این سازمان بوده است. گفته خودش چنین است: "از همان ابتدای تأسیس سازمان چریک های فدائی خلق که من هم جزء بنیان گذاران این سازمان بودم" (در مصاحبه با شیرین فامیلی) البته این دروغ بزرگ اگر تنها محدود به دروغگوئی که آن را بیان کرده می شد مثل خیلی از دروغ های دیگرش می شد از آن گذشت و تنها تأکید کرد که بی جهت نیست که گفته اند وقتی آب

سربالائی برود قورباغه هم ابو عطا می خواند. اما همین دروغ بعداً از سوی بی بی سی هم تکرار شد. زمانی که در تاریخ ۲۵ فروردین ماه [حمل] سال ۱۳۹۰ برنامه "به عبارت دیگر" بی بی سی با فرخ نگهدار مصاحبه داشت مجری برنامه، وی را به عنوان "یکی از بنیانگذاران سازمان چریکهای فدائی خلق" معرفی نمود. به این ترتیب این رسانه امپریالیستی نشان داد که در تحریف تاریخ سازمان فدائی چه پیگیری ویژه ای دارد.

سؤال: از برنامه "به عبارت دیگر" بی بی سی و تلاشش در جهت تحریف تاریخ سازمان فدائی صحبت کردید. حتماً از مصاحبه اخیر این برنامه با همسر سابق بیژن جزنی هم اطلاع دارید. در این برنامه که به تاریخ ۱۵ اردیبهشت ماه [ثور] پخش شد در حالی که تلاش می شد تا از زبان همسر سابق بیژن جزنی جنبش مسلحانه تخطئه گردد برای کوبیدن جنبش مسلحانه از هیچ ترفندی کوتاهی نشد. در این برنامه حتی کار تحریف نظرات بیژن به آنجا رسید که همسر سابق ایشان مدعی گشت که بیژن به هیچ "ایسمی" باور نداشته است. در باره این برنامه و این ادعا ها چه می گویند؟

پاسخ: بله من هم مثل خیلی های دیگر این برنامه را دیدم. به نظر من هیچ انسانی حتی با آگاهی کم ولی انسان با وجدان نمی تواند این برنامه را ببیند و به خاطر این که شخصیت انقلابی بیژن در آن برنامه از طرف چنان کسانی مورد توهین قرار گرفت احساس تنفر و خشم به او دست ندهد. در این برنامه همسر سابق بیژن جزنی که در تمام سالهای گذشته در تلاش بود از رابطه شخصی اش با بیژن جهت مطرح کردن خود سود جوید حال به دستاویزی برای کوبیدن آرمانهای همسر سابق خود و جنبش مسلحانه ای که بیژن با هر نگرشی به آن باور داشت تبدیل شده بود. آنهایی که تا دیروز بیژن را بنیان گذار و تنوریسین سیاهکل جا می زدند و هر کس جز این می گفت را بدخواه و کم اطلاع جلوه می دادند امروز به صرافت این افتاده اند که بگویند بیژن به سیاهکل ربطی نداشت. مسلماً به رسانه امپریالیستی بی بی سی حرجی نیست که کارش پخش برنامه علیه منافع مردم ایران است. اما همراهی حقارت آمیز همسر سابق بیژن جزنی با مجری یک رسانه امپریالیستی و حتی کاسه داغ تر از او شدن در تمسخر آرمان های بیژن چیزی جز خشم و نفرت ایجاد نمی کرد، به خصوص اگر به یاد آوریم که این برنامه درست در چهلمین سالگرد شهادت بیژن و ۸ انقلابی مدافع جنبش مسلحانه علیه رژیم شاه تهیه شده بود که معنایش پایمال کردن خون بیژن برای امیال حقیر بود.

همسر سابق بیژن حتی انقلابیونی را مورد تمسخر قرار داد که برای بیژن چنان مظهر پاکی بودند که وی در شعری که برای آنها سرود یعنی رزمندگان سیاهکل سوگند یاد کرد که: "که تا جان در بدن داریم و با قلبی که آکنده ست از مهر وطن وز شور آزادی/ قدم در راه بگذاریم و سر در راهتان بازیم و طرحی نو در اندازیم." حال خانم قریشی، هم موضع با بی بی سی با خنده و تمسخر به یاد مجری برنامه می آورد که مردم نه تنها از آن رزمندگان حمایت نکردند بلکه طناب پیچشان هم کردند.

البته صحبت در باره همه آنچه در آن برنامه "به عبارتی دیگر" گذشت و کوشش شد به عبارتی چهره مخدوش شده ای از بیژن به مردم ارائه شود در اینجا مقدر نیست. اما، در میان همه تحریقاتی که در این برنامه شاهد بودیم مضحک تر از همه، این ادعای خانم جزنی بود که با تکیه بر جمله ای در یکی از بازجویی های بیژن جزنی که مربوط به سالهای اول دهه چهل می باشد و روشن است که برای گمراه کردن بازجویان ساواک مطرح شده واقعیت اعتقاد بیژن جزنی به مارکسیسم و کمونیسم را انکار نموده و مدعی شد که بیژن به هیچ ایسمی باور نداشت. اما بیژن خود را مارکسیست و باورمند به کمونیسم می دانست و این را همه نوشته های وی که مربوط به آخرین سالهای زندگی اش می باشد گواهی می دهند. بنابراین مغرضانه تر از این نمی شد با کسی که جانش را در راه همین آرمانها گذاشته برخورد کرد و گستاخانه مدعی شد که جزنی به "ایسم" اعتقاد نداشت.

با تکیه بر این برنامه و برخی از تلاشهایی که این روزها در این زمینه شاهد بودیم جالب است می بینیم که دیالکتیک تاریخ چنان کرد که آنهایی که تا دیروز آنچنان بیژن بیژن می کردند که انسان در حیرت می ماند امروز به وسیله ای برای خدشه دار کردن چهره بیژن تبدیل شده اند. همین واقعیت نشان می دهد که چه دیروز و چه امروز آنچه برای این عده مطرح بود نه باور به آرمانها و اعتقادات و روشهای مبارزاتی بیژن بلکه پیشبرد کار خودشان با سوء استفاده از نام و اعتبار بیژن در رابطه با جنبش مسلحانه علیه رژیم شاه بود.

سؤال: محمد رضا شالگونی مدعی است که "نظری که "گروه جزنی" را در بیرون سازمان فدائی قرار" می دهد "اولین بار توسط مجاهدین ابداع شد و همین نظر " بعدها در میان هواداران روایت مسعود احمدزاده از مبارزه مسلحانه طرفداران قابل توجهی پیدا کرد" در این باره چه می گویند؟

پاسخ: فعلاً به این نمی پردازم که این ادعا چقدر صحت دارد. اما این که اولین بار چه کسی چه حرفی را زده درستی و یا نادرستی آن نظر را تعیین نمی کند. بلکه باید دید که این نظر آیا با واقعیت انطباق دارد یا ندارد. روشن است که با استناد به این که مجاهدین به خاطر مصالح خود چه می گفتند نمی شود نظری را درست یا نادرست اعلام کرد. اتفاقاً اگر طرفداران مسعود احمد زاده در همان سالها و در زندانهای شاه مدعی بودند که رفیق جزنی را نمی توان عضو سازمانی اعلام کرد که در زمان تشکیل آن اساساً حضور نداشته و در زندان بوده است حرف درستی می زدند که چون با واقعیت انطباق دارد همین امروز هم می توانند از آن دفاع کنند. جالب است که خود او در مقطعی از دوران زندانش در طیفی قرار داشت که از همین "روایت" که به سخن امروزش ابداع مجاهدین بوده طرفداری می کرد. شاید هم این طرفداری به این خاطر بود که منشاء او از همان چپی است که "فرزند جبهه ملی" بوده است. همان چپی که به عکس "سنت ها کمونیستی" حزب توده که به جریانات مذهبی خوش بین نبود، به آن ها خوش بین بود!!! پس عجیب نیست که شالگونی از ابداع مجاهدین طرفداری کرده باشد.

سؤال: در جریان این مصاحبه شما بارها به تفاوتها و اختلافات فی مابین نظرات رفیق احمدزاده و رفیق جزنی اشاره کردید در حالی که به خود این اختلافات و موارد مشخص آنها اشاره ای نکردید. اما با این همه تأکید داشتید که هیچ وقت نظرات بیژن را درست نمی دانستید. هر چند که می دانیم در این مصاحبه امکان توضیح و تشریح همه تفاوتها و اختلافات مورد بحث نیست ولی آیا می شود به برخی از این موارد اشاره کنید؟

پاسخ: همان طور که اشاره شد علت عدم اشاره به این اختلافات از طرف من این بود که چنین مصاحبه ای را ظرف مناسبی برای پرداختن به این اختلافات نمی دانستم. اما بگذارید اول این را بگویم که درست است که در زندانهای شاه هرگز توافقی با دیدگاهها و نظرات رفیق بیژن نداشتم و اکنون هم ندارم، اما با این همه باید تأکید کنم که این دلیل نمی شود که وقتی می بینیم که فرصت طلبان رنگارنگ با تحریف تاریخ عملاً به تخطئه وی و جنبش مسلحانه مشغولند سکوت کنم. بیژن هر نظری که داشت و نظراتش هر انحراف و لغزشی هم که داشتند - که البته کم هم نبودند- باز در داخل جنبش مسلحانه قرار داشت و درست به دلیل دفاع از این جنبش بود که جنایتکاران ساواک خونش را بر زمین ریختند. بنابراین:

وظیفه هر مارکسیستی است که از این رفیق و از جنبش مسلحانه در مقابل تحریفات و تخطئه هائی که شاهد هستیم به دفاع برخیزد و تأکید کند که بیژن جزنی یک فرد انقلابی و آزادیخواهی بود که آشکارا می گفت به سوسیالیسم باور دارد.

اما در مورد این که چرا نظرات رفیق جزئی مورد قبول من نیست. واقعیت این است که اختلافات وی با تئوری مبارزه مسلحانه موارد متعددی را شامل می شود. تنها برای نمونه به این اشاره می کنم که بیژن درک نادرستی از دیکتاتوری در ایران زمان شاه ارائه می داد. او مبارزه با دیکتاتوری شاه را یک مرحله ستراتیژیک در مبارزه خلق ما می دانست. در حالی که تئوری مبارزه مسلحانه به عکس این برداشت نادرست، دیکتاتوری را روبروی ذاتی نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر کشور ارزیابی نموده و معتقد است که وحدت ستراتیژیک جنبش انقلابی مردم ایران سرنگونی سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته به امپریالیسم می باشد و دیکتاتوری تنها در این صورت از جامعه ما محو خواهد شد. تجربه در عمل هم نشان داد که رژیم شاه و به قول بیژن "دیکتاتوری فردی شاه" در بستر اوج گیری مبارزات توده ها سرنگون شد اما هیچ مرحله ستراتیژیکی عملاً متحقق نگردید و رژیم خمینی با وحشیگری بیشتر به قدرت رسید. امری که نادرستی تحلیل بیژن را آشکارا در مقابل دید همگان قرار داد. گفتیم که اختلافات این دو دیدگاه یکی دو مورد نیست. مثلاً از نظر بیژن حزب توده در مقطعی از حیاتش حزب طبقه کارگر بوده است. در حالی که تئوری مبارزه مسلحانه ارزیابی اش در مورد این حزب چنین است که حزب توده " در حیات خود حتی لحظه ای هم نتوانسته بود نمونه ای از یک حزب کمونیست باشد" (کتاب مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک، قطع جیبی صفحه ۳۶). روشن است که اشاعه چنین درک هائی راه را برای نفوذ افکار توده ئی در درون سازمان تسهیل می کرد که این طور هم شد و ما عواقبش را بعداً شاهد بودیم.

به هر حال بهتر است در فرصت دیگری به این اختلافات بپردازم و تنها در خاتمه چون در چند جا اشاره کردم که بیژن نظرات رفیق مسعود را " اپورتونیسیم چپ" قلمداد می کرد (البته به طور غیر صریح) لازم است نظر خود او را نقل کنم که می گفت: " مبارزه با اپورتونیسیم راست که در بیرون از جنبش مسلحانه کمین کرده است، از کانال مبارزه با اپورتونیسیم چپ درون جنبش انقلابی مسلحانه می گذرد"(نبرد با دیکتاتوری شاه به مثابه عمده ترین دشمن خلق و ژاندارم امپریالیسم، قطع جیبی، صفحه ۱۰۸) اگر به این نظر و رهنمود منتج از آن توجه کنیم و آن را با آنچه در عمل رخ داد مقایسه کنیم به عینه می بینیم که چنین نظری به جای این که توجه کادر های جنبش مسلحانه را به سمت حزب توده و همه نیرو های راستی که به اشکال گوناگون در صدد تخطئه جنبش مسلحانه و سازمان چریکهای فدائی خلق بودند، جلب کند؛ با خاک پاشیدن به چشم آنها نظرات انقلابی و تئوری مبارزه مسلحانه را به عنوان " اپورتونیسیم چپ" خطر عمده جلوه می داد. متأسفانه با جنایت فروردین [حمل]سال ۵۴ خود بیژن دیگر زنده نماند تا نتایج نظرات و رهنمود های خود را به عینه ببیند و این نیروهای صدیق جنبش انقلابی بودند که وقتی چشم باز کردند خود را در محاصره "توده ئی های جوان" یافتند. آنها زمانی فهمیدند که خطر اصلی و آنچه جنبش مسلحانه را تهدید می کرد اندیشه ها و افکار توده ئی بود که دیگر کار از کار گذشته بود و سکان سازمان چریکهای فدائی خلق به دست دارو دسته ای افتاده بود که در حالی که خود را رهرو بیژن جلوه می دادند اما درست در خلاف جهت آرمان های او حرکت می کردند.

سؤال: با این که سؤالات متعددی در این زمینه وجود دارد اما چون نمی خواهیم گفتگوی مان بیش از این طولانی شود ضمن تشکر از شما اگر موردی هست که مایل به بیانش هستید در این جا مطرح کنید؟

پاسخ: روشن است که مطالبی که این روز ها در مورد رفیق بیژن جزئی گفته و نوشته شده حاوی موارد متعددی است که به لحاظ انتقال تجارب تاریخی به ویژه به نسل جوان می توان و باید به آن ها پرداخت ولی پرداختن به موارد دیگر را بهتر است به مصاحبه دیگری موکول کنیم. اما بگذارید در خاتمه با وام گیری از لنین رهبر بزرگ انقلاب کارگری که این روز ها هم یکی از آماج های حمله به کمونیسم شده تأکید کنم که جوانان ما باید یاد بگیرند که در پشت هر یک از

جملات و اظهاراتی که می شنوند منافع طبقات مختلف را جست و جو کنند و گرنه در سیاست همیشه فریب خواهند خورد. با تکیه بر این رهنمود انقلابی است که باید به حرف ها و سخنانی که امروز بدون هیچ هزینه و مسؤولیتی بیان می شود، گوش داد. جوان های ما باید از خودشان بپرسند که برآستی کسانی ، امثال فرخ نگهدار ، که نظر مارکس در باره نقش قهر در تاریخ را با گفتن این که "آن که قهر را "مامای تاریخ" تصور می کند، دنیا را جهنم می کند" و یا این که "نهضتی که ارنستو چه گوآرا نماد نامدار آن است، هم در دل خود همان حقایق تلخی را می پرورد که سرگذشت های تراژیک فدائیان خلق در دل می پرورید" (مقاله در باره کتاب چریک های فدائی خلق به تاریخ ۶ آبان ۱۳۸۷) چه نزدیکی و نسبتی با رفیق جزنی دارند که با هر دیدگاه و تفسیری معتقد بود که مبارزه مسلحانه تا سرنگونی دیکتاتوری شاه تاکتیک محوری است. هم چنین باید به اظهارات کسانی دقت نمود که با این که این نظر بیژن که مبارزه مسلحانه تاکتیک محوری است به قول معروف همچون سیاه روی سفید در دسترس است، امروز و بعد از شهادت وی در تلاش اند تا همین ایده را هم از بیژن بگیرند تا بعداً بهتر بتوانند ضمن "بیژن"، "بیژن" کردن ، همه نظرات او را در باره مبارزه مسلحانه به کناری گذاشته و از او چیزی بسازند که برای دیدگاه های بی خطر و عقیم آن ها هیچ خطری نداشته باشد. پیروز باشید.

اردیبهشت [ثور] ۱۳۹۴